شمارهٔ ۹

برنامه نهم

۱ــ مناجات

۲ ــ لوح

۳ــ شرح حیات مبارک حضرت ربّ اعلی ، شهد ای سبعه طهران

۴ــ روش تبلیغ

۵ــ شرح حال حروف حی (قسمت آخراز شرح حیات حضرت طاهره وشرح حال سید حسین کاتب وحی)

۶ــ مطالب متفرقه

۷ــ مناجات خاتمه (مندرج در صفحه ۱۵)

پاکا پادشاهـــا

هرآگاهی بریکتائیت گواهی داده‌توئی آن
توانائی که جودت وجود راموجود فرمود وخطای
عباد عطایت را بازنداشت، ای کریم ازمَطْلَـــعِ
نورت منوّر نما واز مَشرق غَنایت ثروت حقیقـــی
بخش توئی بخشنده وتوانا .

صفحه ۳۲۹ ادعیه‌محبوب

هوالابهـــی

*

ای خادم احبّاءُ اللّه خادم احبا خادم جمال ابهـــیٰ
مَنْ اَحَبَّهُ خَدَمَ اَحِبَّائَهُ این عبد را منتها آرزو این است که در
خدمت دوستانِ جمال ابهیٰ خادم صادق گردم وچاکرِ موافق،
شب و روز دامن خدمت بر کمر زنم وازشجرهٔ وجود ثمر بَرَم‌قامتی
که درخدمت دوستان خمیده نگردد، خُشُبٌ مُسَنَّده است وقدّیکه
در تحمُّل مشقّت یاران منحنی نشود اَعْجازِ نَخْلِ خاویَه است
پس خوشا بحال توکه مُتَحَمِّلِ خدمات دوستانی وبنده‌ٔ حلقـــه
بگوشِ یاران، این سلطنتِ کَوْنَیْن است وعزّتِ داریْن .

ع ع

شرح حیات مبارک حضرت ربّ اعلی

حضرت اعلی میدانستند که خاتمهٔ حیاتشان نزدیکست ازاین
جهت پیروان خود را امر فرمودند که ازچَهریق هرکدام‌بنقطه‌ای
توجّه کنند وخودشان درنهایت تسلیم ورضا منتظر ظهور قضـــا
بودند تا آنکه فرمان صادر شد مأمورین حضرت را از راه ارومیّـــه
به تبریز وارد نمایند زیرا اگر از راه خوْیْ حضرت اعلی را بـــه
تبریز میبردند میترسیدند اهالیِ خوْیْ تظاهراتی کنند چـــون
حضرت باب‌بهاارومیّه رسیدند مَلِک قاسم میرزا نهایت احتـــرام‌را
نسبت بحضرت باب مَرعی داشت وبهمهٔ مأمورین سپرده بود که با
آن بزرگوار درنهایت احترام رفتار نمایند یک روز حضرت بـــاب
عازم حمّام بودند ملک قاسم میرزا درصدد برآمد که حق راامتحان
کند مُشارٌإلَیْه اسبی داشت درنهایت سرکشی که هیچکس نمیتوانست
براو سوار شود آن اسب را امر کرد آوردند که‌حضرت باب سوار
شده بحمّام تشریف ببرند وبهیچوجه سابقهٔ اسب را بحضـــور
مبارک عرض نکرده‌بود خادمیکه مأمور این کاربود پنهان از ملک
قاسم میرزا داستان سرکشیِ اسب را بحضور مبارک عرض کرد که
مبادا اذیّتی بهیکل مبارک برسد فرمودند بخدا واگذارکـــن
خداوند خود محافظت خواهد فرمود مردم ارومیه که‌این‌مسأله
را دیدند بمقصود حاکم پی بردند جمعیّت بسیاری درمیـــدانِ
عمومی جمع شده بودند تا ببینند که چگونه حضرت باب بـــر آن

اسب سوار میشوند مأمور اسب را نزد یک آورد حضرت اعلی با کمال اطمینان ومتانت جلورفتند لِگام اسب را از دست مِهتَر گرفتند واسب را نوازش فرموده پای مبارک رابه‌رکاب گذاشتند و سوار شدند اسب بدون سرکشی تسلیم بود وباکمال راهْواری سیر میکرد مردم همه چون سابقه این اسب سرکش را داشتند از مشاهده این حال تعجب کردند واین مطلب را یکی از معجزات دانستند ویکباره هجوم کردند که رکاب اسب رابوسند فرّاشهای شاهزاده مردم را از این عمل ممانعت نمودند که‌مبادا سبب اذیت هیکل مبارک بشوند شاهزاده پیاده درمرکب مبارک تا نزدیک حمام همراهی کرد بعد هیکل مبارک باو فرمودند که مراجعت کند فراشان شاهزاده جمعیت را که برای زیارت حضرت باب اِزدِحام کرده بودند متفرق میساختند وراه باز میکردند چون بحمام رسیدند یکی از نوکرهای مخصوص باسید حسن برای انجام خدمات حضرت باب باهیکل مبارک همراهی کردند حضرت باب از حمام پس از آنکه بیرون آمدند . ثانیا" برهمان اسب سوار شده مراجعت فرمودند مردم از مشاهده آن جاه وجلال صدا بتکبیر بلند کردند شاهزاده بِنَفْسِه نیز بحضور مبارک رسید وهمراه موکب مبارک بمقرّیکه معیّن شده‌بود مراجعت کرد اهالی ارومیه بحمام هجوم کردند وتاآخرین قطرهٔ آب خزانهٔ حمام را بِتَبَرُّک بردند. درشهر هیاهوی عجیبی برپاشده بود

هیکل مبارک که جوش وخروش مردم را مشاهده کردند حدیثی را که از حضرت امیر عَلَیهِ اَلسَّلام مَروی است بیان فرمودند که‌آنحضرت فرموده دریاچه‌ارومیه بجوش وخروش خواهد آمد وآبش شهررا خواهد گرفت . . .

مردم چون بیکدیگر میرسیدند امور عجیبه‌ای‌که‌ازحضرت باب مشاهده کرده بودند برای هم نقل میکردند این مطالب بتدریج منتشر میشد تا آنکه درطهران بگوش پیشوایان دین‌رسید همه برآشفتند وهمت گماشتند که‌برای حفظ مقام وریاست خویش از پیشرفت امر مبارک جلوگیری کنند وچون میدیدند که امر حضرت باب در اطراف واَکناف انتشارِ غریب و سریع دارد وبرای خود چنین قوّه‌ای‌رامشاهده‌نمیکردند دانستند که‌اگر ممانعت نکنند جمیع تأسیساتشان از بین میرود وهرچه رادرضمن سالها یافته‌اند ضایع وهَدَر میگردد.در تبریز مخصوصا" هنگامهٔ غریبی بود علمای آن شهر خیلی میترسیدند مردم که شنیدند حضرت باب را وارد تبریز میکنند هَیَجان عظیمی کردند وهمه میکوشیدند که بزیارت نایل شوند هیجان وهجوم مردم باندازه‌ای بود که‌حکومت مجبور شد دراین مرتبه مَقَرّ حضرت باب را درخارج شهر تبریز معیّن کند هیچکس اجازه نداشت که بحضور مبارک برسد زیرا حکومت غَدَغَن(x) کرده بود فقط کسانی مشرف میشدند که حضرت باب آنها را احضار فرمایند . هرچند مأمورین حضرت باب رادر خارج

شهر نگاهداشتند ولی این مطلب از هیجان مردم جلوگیری نکرد بلکه مُمانعتِ بیشتر علّتِ شدّتِ میْل شد میرزا آقاسی فرمان داده بود که پیشوایان روحانیِ تبریز در دارُالحُکومهُ شهرمجتمع شوند وحضرت باب را محاکمه کنند از جمله مُدّعوّین حاجی ملاّ محمود نِظامُ ٱلْعُلَماء بود که ناصرالدین میرزای ولیعهد رادرس میداد وازجمله ملامحمد ممقانی ومیرزا علی اصغر شیخ الاسلام؛ جمعی دیگر، اکابرِ علمای شیخیه وشیعه بودند ولیعهد بنفسه دراین مجلس حاضر بود وریاست مجلس بنظام العلماء واگذار شده بود چون همه حاضر شدند رئیس مجلس ازطرف حُضّاربیکی از مأمورین اشاره کرد که حضرت باب را بمجلس بیاورد جمعیّت ازهرطرف هجوم کرده بودند وهریک فرصتی میجُست که بزیارتِ حضرت باب مشرّف شود از کثرت جمعیت راه مَسدود بود مأمور مجبور شد که بزحمت راهی بگشاید چون حضرت باب وارد مجلس شدند باطراف نظر انداختند ودیدند برای نشستن محلّی نیست بجز محلّیکه برای ولیعهد تهیه شده بود حضرت باب سلام کردند وباکمال شجاعت واطمینان درمحل خالی جلوس فرمودند عظمت وقوّهٔ روحانیّهٔ حضرت باب باندازه‌ای بود که تمام حُضّار بی‌حرکت درجای خود قرار گرفته وسکوت عجیبی بغتةً در آن مجلس روی داد وهیچ یک نتوانستند لب بگفتار بگشایند بالأخره نظام العلماء سکوت را برهم زد وازحضرت باب سؤال

کرد شما چه ادّعائی دارید حضرت باب سه مرتبه فرمودند من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید وچون اسم او را میشنوید از جای خود قیام میکنید و مشتاق لقای او هستید وعَجَّلَ ٱللّٰهُ فَرَجَه برزبان میرانید براستی میگویم بَراهلِ شرق وغرب، اطاعتِ من واجب است وقتیکه حضرت باب خود را قائم موعود معرفی فرمودند همهٔ حضّار را ترس و خوف احاطه کرد سرها را پائین انداختند سیمای همه تغییر کرد ورنگ همه زرد شد.

چون حضرت اعلی درمحضر ولیعهد باحضور جمعی ازعلما و مُجْتَهِدین مقام قائمیّت را بانهایت قدرت وعظمت اِعلان وبه نزول آیات وبیّنات استدلال واحْتِجاج فرمودند علما سخت‌دچار بیم و هراس شده، حکمِ تَعزیرِ شرعی درباره‌ٔ آنحضرت اجرانمودند. این خبر چون بِسَمعِ مردم شهرهای دیگر رسید وملّاها ومجتهدین اطّلاع یافتند بیش از پیش بمخالفت وسَبّ ولَعن وتکفیر وتحقیر پرداخته هرجا دستشان رسید وتوانستند اصحاب مظلوم آنحضرت را بادستیاری مأمورین حکومتی بزیر شکنجه وعذاب کشیده اموال آنها را بر مردم حلال دانسته حکم به غارت ویَغْما داده و حُکمِ قتل صادر میکردند. محمّد شاه دراین ایام دربَستَرِنقاهَت و بیماری، آخِرین روزهای عمر خود را میگذرانید وازخود اختیارو اراده‌ای نداشت حاجی میرزا آقاسی صاحب اختیارکُلّ کشوربود.

محمّد شاه عاقبت د رششم شوّال ۱۲۶۴ بعد ازچهارده سال سلطنت د رعمارت سلطنتیِ تَجریش د رگذ شت وبدین‌ترتیب د ورهٔ ریاست وفرمانروائی حاجی میرزا آقاسی نیز سِپَری‌گشت . ناصرالدّین میرزا ولیعهد که‌د رسنّ‌هفده‌سالگی د ربُحبوحهٔ جوانی ومُستَغرَق د رشهوت رانی وکامرانی بود از فوت پد رآگاه گشته د ر روز یکشنبه هیجد هم شوّال سلطنت خود را د رتبریز اِعلام کرد وباتّفاق میرزا تقی خان وزیر نظام وجمعی ازنوکران ، گماشتگان وعدّه‌ای سوار و پیاده از تبریز بسوی طهران حرکت نموده‌بجای پد ر برتخت سلطنت نشست ومیرزا تقی‌خان را به صَد ارت ارتقاء د اده بلَقَبِ اَتابَکِ اعظم مفتخر نمود .

مهمترین وقایعی که‌د رایّامِ صَد ارتِ میرزا تقی‌خان صورت گرفت عبارت است از واقعهٔ قلعهٔ طبرسی که مدّت ششماه طول کشید وبه شهادت نُه‌نفر از حروف حیّ وجمعی د یگر ازمؤمنین مُنتَهی گرد ید که قبلاً" شرح آن مفصّلاً" بیان شده . واقعهٔ نیریز که مدّت یکماه وسه‌روز طول کشید ، حادثهٔ زنجان مدّت هشتماه بطول انجامید و واقعهٔ شهدای سبعهٔ طهران که امیرکبیر با بعضی از آنها شخصاً" مُواجهه نمود وسپس د ستور قتل آنان را د اد .

(×) غَدَغَن : منع قطعی ، حکم رسمی‌وقطعی

شهادت هفت نفر از مخلصین د رطهران

پس ازواقعهٔ قلعهٔ طبرسی وحوادث جانگد از شهادتِ جمعی از اصحاب‌ومؤمنین فد اکار د رآن‌سرزمین قلوب عامّهٔ ناس متوجّه عظمت موضوع گشته جمعی مُتأثّر ومحزون وجمعی د یگر خائف و مَرعوب شد ند وعلما ومُتنفّذین د رصد د تحقیر برآمد ه‌باتّکای‌قد رت وسَطوَت امیر کبیر که‌تازه بمقام صد ارت رسید ه‌بود بکمال عناد بخصومت برخاسته به نشرِ مُفتَریات واَکاذیب پرد اختند از جمله صورت اسامی جمعی از مؤمنین ساکن طهران بوسیله شخص مُنافقی بد ست سیّد مُجتهدِ کاشانی افتاد واو نزد محمود خان کلانتر فرستاد واز اوخواست که آنها راد ستگیر نماید واز طرف د یگر مأمورین خُفیهٔ امیرکبیر گزارشی مَملُوّ از تهمت وافترا مبنی‌بر اجتماع اصحاب وقیام مُسلّحانهٔ آنها علیه امام جمعه وامیرکبیر د اد ه،ذهن شاه و وزیر را مُشوّش‌نمود ند لذا امیر کبیر محمود خان کلانتر را باشدّت وتأکید زیاد مأمور د ستگیری آنها نمود و د رنتیجه چهارد ه نفر را د ستگیر نمود ند که هفت نفر آنها با کمال شهامت اِذعان واعتراف بعقید ه وایمان خود نمود ه وطبق د ستور صد راعظم باَشَدّ‌عذاب بشهادت رسید ند و آنها عبارتند از :

۱ ــ جناب حاج میرزا سیّدعلی د ائی حضرت اعلی که"بخا ل اعظم" شهرت یافت وبتازگی برای ملاقات حضرت بچهریق رفته و

و بطهران مراجعت نموده بود .

۲ــ جناب میرزا قربانعلی از اولیا ورُؤساءِ تَصَوُّف وپیْرُوطَریقَت که مَهْدِعُلْیا مادرِشاه وجمعی از بزرگان باو ارادت میورزیدند .

۳ــ حاجی ملّااسمعیل فراهانی که‌مردی عالم وفاضل بود .

۴ــ آقاسید حسین ترشیزی که‌مردی فاضل ومجتهد در علوم دینی واِلٰهی بود وتازه بوسیله جناب حاج محمّد تقی کرمانی ایمان آورده‌بود .

۵ــ حاجی محمّد تقی از تُجّارِ مُعْتَبَر ومحترم کرمان بود .

۶ــ آقاسیّد مُرْتَضیٰ زنجانی

۷ــ آقامحمّد حسین مراغه‌ای گماشته جناب عظیم .

این واقعه جانگداز چهارماه قبل ازشهادت حضرت اعلی‌و ده ماه پس از واقعه‌قلعه‌طبرسی درطهران دراواخر ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ واقع گردید وبیش از پیش موجب بیم وهراس دولتیان وتأثُّر وتألُّمِ اکثر مردم از جهت قوّت ایمان واستقامت موءمنین و نفوذ وتأثیرِ امر بدیع در قلوب گردید .

× × ×

تبلیغ

۹ــ مبلّغ بهائی پزشک روحانی است لِهذا باید خصائص یک پزشک را سرمشق خود قرار دهد دراین باره مطالب ذیل را از قلم مبارک حضرت عبد البهاء زیارت مینمائیم " . . . فَلِهٰذا طَبیبِ روحانی که باید برهدایت نفوسِ سَقیمه بامراض باطنی‌قیام نماید درجمیع معالجات سررشته ازطبّ جسمانی گیرد وبرآن ترتیب حرکت نماید مثلا" اوّل تشخیص مرض هرنفسی را بدهد ومِزاج و استعداد وقابلیّت او را کشف کند وبرآن اساس ترتیبِ عِلاج نماید ومُنْتَهای مُدارا و مهربانیرا با او ملحوظ دارد وفی‌الحقیقه خیر خواه وغمخوار علیل ومریض باشد نه اینکه چون مرض او شدید بیند طَرْد وتبعید کند وبغِلظَت معامله نماید بلکه بقدر امکان درصِحَّتِ او بکوشد وچون عاجز گردد وتمرُّد از معالجه مشاهده‌کند تَرک او کند دراین کور اعظم،مَدارِ رفتار وگفتار وکردارِ احبای الهی‌بر این مِنوال است وطِبِّ باطن رابطبّ ظاهر تطبیق وقیاس.لِهٰذا در حدیث، طب اَبدان مقدَّم شمرده‌شده‌است."

نتیجه‌ایکه ازاین لوح مبارک میگیریم بشرح زیراست.

۱ــ چون پزشک‌جسمانی‌باید اوّل بیماری‌بیماررا‌تشخیص دهیم واینکارمقدورنیست مگرآنکه‌بگذاریم‌بیمار ماکه‌مبتدی‌ما است اول ــ صحبت‌کند وازخِلال صحبت های اوپی‌به‌بیماریش ببریم‌همچنانکه‌بیمار جسمانی‌وقتی‌به‌پزشک مراجعه‌میکند اول‌شرح بیماری‌خود رامیدهد.

فقط د راین صورت است که پزشک میتواند تشخیص د هد که بیماری مریض اوچیست . پس اجازه د هیم مبتدی ما اوّل هرچه میخواهد صحبت کند تا خود را از این راه بمانشان د هد ویابد انیم که مَشْرَبِ او چیست واستعد اد اوچیست نه آنکه بی‌مقدّمه لب به سخن گشائیم وهرچه بنظرمان رسید بیان کنیم واین مثل آن است که پزشک جسمانی بد ون آنکه از بیماری بیمارش خبرد اشته باشد نسخه بنویسد وازبیماربخواهد که‌برطبق آن نسخه عمل نماید .

۲ــ پس از تشخیصِ مرض د رنهایت مهربانی به مد اوا پرد ازد وهرچه بیماری شد ید ترباشد باید مهربانترباشیم غمخوارِ عَلیل و مریض باشیم نه آنکه بد لیل شد ت بیماری او را ترک گوئیم‌چنانکه پزشک جسمانی به‌بیمار صَعْبُ ٱلْعِلاجِ خود بیشتر توجه مینماید وبیشتر رسید گی میکند .

۳ــ حضرت عبد البهاء د ریک صورت اجازهٔ ترک چنین بیما رِ صعب العلاج راصاد ر میفرمایند : د رصورتیکه از معالجه عاجز گرد یم وبیمار نیز از انجام د ستورات پزشکی ماخود د اری‌کند .

۱۰ــ د رصفحه ۲۵۷ کتاب "بَهْجَتُ الصُّدورِ" تألیف جناب حاجی میرزا حید رعلی مطلبی به نقل از بیانات جمال اقد س ــ ابهی د رباره روش تبلیغ آمد ه‌است که عیناً" برای مزید اطّلاع یاران ذکر میگرد د .

"فرمود (جمال قِدَم جَلَّ ذِکْرُهُ ٱلْاَعْظَم): خُلْقِ خوش وبخوشی ــ همراهی باخَلْق نمود ن ، راه تبلیغ است هرچه طرَفِ مُقابل‌میگوید ولوْ هرقد ر وَهْم وتقلید وبیمعنیٰ باشد باید اِذعان نمود وخودو طرف مقابل را مشغول بد لیل اقامه نمود ن‌ننمود که آخِرش هم بِلَجاج وعِناد منجر میشود زیرا خود را مَقْهُور ومغلوب مشاهد ه مینماید وبرغَفْلَت واِحتِجابش‌میافزاید باید ذکرنمود صحیح است این قِسْم هم ملاحظه بفرمائید صَواب است یاخطا ؟ البته بأَدَب و مَحبَّت وملاطَفَت ، طرف مقابل گوش‌مید هد وبفکر جواب ساختن ود لیل پرد اختن مشغول نمیشود ومطلب را اِذعان مینماید وچون ملاحظه نمود که‌مقصود مجاد له‌وغلبه نیست ، مقصود اِلقای کلمه حقّ وصِد ق است واظهار انسانیّت ورحمانیّت البتّه انصاف میکند و گوش وچشم ود لِ فِطْرَتِ اصلیّه‌اش باز میشود و بفضل اللّه ،خلق جد ید وصاحب بصر حد ید وسمع تازه میشود وبسیاراز نتایج مَذمومهٔ مُضِرّهٔ مُجاد له وغَلَبه را ذکر فرمود ند . فرمود ند غصن‌اعظم هرصحبت بیمعنی را چنان گوش‌مید هند که‌طرف مقابل میگوید از من میخواهند استفاضه نمایند وخورد ه خورد ه‌از راهی‌که‌ند اند نمید اند،اورا مَشْعَر ومَدْرَک می‌بخشند..."

حضرت مولی الوری این مضمون را د رلوحی که‌بنام لوح مبارک انجمن روحانی معروف است بیان میفرمایند :

"... نفوس استیحاش د ارند باید نوعی مجری د اشت که‌اوّل ،

استیحاش نماند بعد کلمه نفوذ نماید اگرنَفْسی از احبّابانَفْسی ازغافلین مهربانی کند ود رکمال محبّت حقیقت امراللّه رابتدریج تفهیم نماید که‌بداند اساس دین الله برچه مِنوال است ومطلب چیست البته منقلب گردد مگر نادِر نفْسی که حُکمِ رَماد دارد ؛

هـــواللـــه

ای مهربان بهای من تو تأیید کن تو توفیق
بخش ما افسرده‌ایم تو دریای آتش ، ماپژمرده‌ایم
تو نَسائِم روح بخش ، نسیمِ عنایتی وشمیمِ موهبتی
برسان .

ع ع

شرح حال حروف حی

جناب آقاسیّد حسین یزدی کاتب وحی

سیّد حسین پسرجناب آقاسید احمد یزدی (ازشهدای امرمبارک درقلعه) درشیرازبحضورمبارک حضرت نقطه‌اولی مشرّف گردید از جمله حروف حیّ محسوب وحضرت اعلی بایشان وملّاعبد الکریم قزوینی وشیخ حسن زنوزی وسایرین امرفرمودند که‌باصفهان بروند آقاسیّد حسین دراصفهان بکتابت وحی مُفْتَخَرود رهنگام مسافرت بنحوتَقیّه بابرادرش گاهی قبلا" وگاهی بعدا"وگهی مَعاً مُلازِمِ رکاب مبارک بودند خلاصه‌ایشان بکاشان آمد وحَسبِ دعوت حاجی میرزا جانی بحضور مبارک مُشرّف گشت وروز ۹ نوروز مطابق ۱۱ ربیع الثانی ۱۲۶۳ هـ.ق که‌حضرت راازکاشان به‌قریهٔ کلین آوردند این ۴ تن نیزبعد از کاشان بحضور حضرت مشرف گشتند وحضرت بدانهاامرفرمودند که‌در کُلیَن توقّف نمایند . همینکه حضرت باب را بسَمْت آذربایجان حرکت دادند وطبق موافقت دولت، حضرت توانستند دونفررابعنوان ملازم برگزینند- درتبریز وماکوایشان ونفر ملازم هیکل مبارک بوده‌اند میکه آند و هیچوقت بدون اجازه بمحضرمبارک داخل نمیشدند وهنگا یکی از آنهابامأمور برای خریدِ مایَحتاج بشهر میرفتند عرایض اصحاب را از طریق شیخ حسنِ زُنوزی که‌قبلاً درمسجد ماکواقامت کرده‌بود میگرفتند وبه‌همان ترتیب جواب را میدادند . چنانکه‌معلوم گردید، حضرت باب درماکو سید حسن راازخود دوروطَرد فرموده‌فقط

آقاسیّد حسین را بملازمت وکتابت نگهد اشتند . د رحبس چهریق هم آقاسیّد حسین کاتب وحی ملازم هیکل اطهربود وهمینکه حضرتش را ازچهریق به تبریزآورد ه‌ود رحجره‌ای محبوس د اشتند ، آقاسیّد حسین نیز د رورکاب مبارک د رحبس بود ه‌وچون حضرت اعلی را محمّد حسنخان قرّاشباشی برای صد ور حکم قتل به د رِ خانه‌ٔ علماء حرکت د اد آقاسیّد حسین عرض نمود که تکلیف بند ه‌چیست فرمود ند بهترآنستکه تو اقرار نکنی وکشته نشوی تابعد ی امورکه جز تواحد ی مُطّلع نیست بموقع به اَهْلش اظهارکنی . باری آقاسیّد حسین ازکتمانی که‌نمود مَصون و محفوظ ازقتل ماند ومدّتی د رتبریزتوقیف بود ه‌وازآنجا بطهران برد ه وحبس نمود ند مخارج ومایَحتاج ایّام مَحْبَس وی راجمالمبارک تأمین میفرمود ند تااینکه‌وقایع رَمْیِ شاه د ر ۲۸ شوّال ۱۲۶۸ هجری رخ د اد وعدّه‌ای ازبابیها مِنْجُمله‌جمالمبارک د ستگیروبسیاه‌چال افتاد ند د ر آن ایام د رحالیکه خاطرات مصاحبت مولای خویش راد رایّام سجن آذربایجان د رصفحه‌ٔ ضمیر مُرْتَسَم مینمود ازمحضرمقدّس جمال اقدس ابهیٰ کسب فیض میکرد وبالأخره د رهنگام قتل عام بابیّه د ر طهران و نیاوران آقاسید حسین بااینکه د راین واقعه مداخله نداشت به شهادت رسید . شهادت ایشان گرچه روزمعیّن آن معلوم نیست ولی از روز ۳ الی ۹ ذیقعد ه ۱۲۶۸ هـ.ق د راین شش روزه بود ه است وایشان قریب به ۴۰ سالِ اخیرِ ایّام حیات حضرت نقطه‌ٔ اولی کاتبِ وَحی ومطّلع براسرار این ظهوربود ه‌وبه لقب "عزیز" مفتخرومشتهرگشتند .

بقیه ــ شرح حال حضرت طاهره

د رکرمانشاه‌علنا" به‌تبلیغ امر پرد اخت وبعد از (۴۰) روزبراثر فتنه وفساد علماء رهسپارهمد ان گشته و وارد همد ان شد ند . طاهره بانسوان د ربیتی وسایرین د ربیت د یگر مَقَر گرفتند تا آنکه برادر وخویشان طاهره از قزوین بهمد ان رسید ند وازحضرتش رَجا کرد ند که‌تاقزوین د رخد مت او باشند قرّة‌العین قبول کرده اظهارد اشت نُه روز میخواهم د رهمد ان بمانم تابد عوت اهل این بَلَد بپرد ازم پس از ابلاغ کلمه د رشهر همد ان عازم قزوین شد فقط نسوان وبراد ر حضرتش وشیخ صالح کریمی وملاابراهیم فاضل محلاتی واز سادات احمد یزدی وسیّد محمد گلپایگانی د رخد متش بودند وبقیه را اجازه نداد ند که‌همراه باشند وفرمود ند که‌د رهمد ان ــ بمانند . ورود طاهره ایامی بود که حضرت نقطه‌ٔ اولیٰ د رماکو تشریف د اشته‌اند .

چون طاهره بقزوین ورود نمود بخانه‌ٔ پد روگاهی نیز بمنزل براد ر میرفت وهنوز ۱۵ روز بیش نگذ شته بود که‌حاد ثه قتل حاجی ملاتقی عَمّ حضرت طاهره د راوایل ماه رمضان ۱۲۶۳ هـ.ق پیش آمد وآشوب عظیم ومَحْشَری د رقزوین برپاشد واصحاب طاهره و بابیهای قزوین چنانچه د رشرح حال ملاجلیل ارومیّه‌ای ذکرشد د ر مَظانّ اِتّهام واقع وچون ملامحمد شوهرطاهره کینه‌ٔ او راد ردل د اشت وخواست انتقام خود را ازطاهره بگیرد ایشانرا محرّک این فساد

وفتنه شهرت داده قتل را ببابیهانسبت داد ودرآن موقع وجود طاهره درخطر بزرگ قرار گرفت وبتحریک ملامحمّد حکومت، حضرت طاهره با خادمه‌اش را که‌مسمّاة بکافیه وزنِ دیگررابدارالحکومه احضار واِستنطاق وقصد داشتند که ابتدا کافیه‌راشکنجه وداغ ودرفش کنند تا بروز دهد .

پس از یکی دو روز ملاعبدالله شیرازی (مشهور بمیرزاصالح) قاتل حاجی ملاتقی قدم مردانگی جلوگذاشته‌بحکومت رفت واقرار نمود که قاتل حاج ملاتقی منم ودیگران تقصیری ندارند وآلت قتّاله را نیزنشان داد لذا حکومت عدّه‌ای را مرخص وچند نفری را زیر زنجیر درمحبس نگه داشتند وطاهره رادرخانهٔ پدر رحَبسِ نظَر نموده واز اِیاب وذَهابِ این وآن منع شدید وزنهائی برای مواظبت او وحرکاتش گماردند .

خلاصه اقدام ملامحمد سبب شد که۵نفر ازمؤمنین (حاج اَسَدُاللّٰه فرهادی ــ ملّا عبدالله شیرازی (میرزا صالح) ــ شیخ صالح کریمی عرب ــ ملاابراهیم محلاتی ــ شیخ طاهرشیرازی) را که‌نسبتِ قتل داده‌بود درسرمای سخت زمستان بحکم شاه‌بطهران بردند ومحبوس داشتند ودرضمن قصد داشت طاهره رابوسیلهٔ آن زنهائی که مراقب قرار داده‌بود مسموم سازد واین قسم‌که کَشْفُ اَلْغِطا نوشته (خودِ طاهره شرحی بطهران حضور حضرت بهاءالله جَلَّ ذِکْرُهُ‌عرض وگرفتاری خود را بیان واِستِعانَت خواست)

وحضرت بهاءالله آقاهادی راکه از روز قتل حاج ملّاتقی فرارا" بطهران رفته بود مأمور فرمودند که‌با لباسِ مبدّل بقزوین‌شتافته وطاهره را بوسائلی که‌راهنمائی فرموده بودند نجات داده و بطهران برساند . آقاهادی مطابق همان دستور بقزوین رفته‌با زوجهٔ خود موضوع را درمیان گذاشت وآنمُخَدَّره‌بعناوینی خود را بطاهره رسانده جریان خروج از قزوین رابحضرتش گوشزد وایشان نیز شبانه بخانه آقاهادی واز آن جا بخانه آقاحسن نام نجّارکه کسی گمان نمینمود وهمسایه ودوست فرهادی بود رفت وطولی نکشید که‌کَسانِ طاهره ومُراقبینِ او از نبودن ایشان آگاه‌وبجستجو میپردازند وپس از یأس وناامیدی طلّاب مدرسه ومردمِ رَجّالهٔ قزوین اِزدِحام نموده مَحشری برپا وبخانهٔ احباب ریخته که طاهره را بدست بیاورند میسّر نگشت. درآنشب آقاهادی بکمک یکی از دوستان خود قُلی نام طاهره را از بُرجِ سَمْتِ دروازهٔ شاهزاده حسین که خراب شده‌بود بیرون برده واسبها را که درخارج شهر در سَلّاخ خانه مهیّا بود سوار شده از راه کَله دَرّه واِشتِهارد بطهران برد . ابتدا درامامزاده حسن درباغی طاهره را گذاشته که استراحت کنند واسبها را نیز قُلی نام متوجه بوده‌و وآقاهادی بسرعت بشهر طهران‌بخانهٔ حضرت بهاءالله رفته‌ورود طاهره را بامامزاده حسن اطلاع میدهد . طاهره تاغروب آنروز درهمان باغ بوده شب‌که شد چند سوار آمده جناب طاهره و

همراهان را با احترام تمام به‌بیت مبارک حضرت میبرند . آقاقُلی
د و روز د رطهران بود حضرت بهاءالله وجوهی باو عنایت واورا
بقزوین امر برجعت فرمود ند واو بسرعت رفت بطوریکه کسی ازرفتن
و برگشتن او اطلاع نیافت .

باری طاهره د رمنزل مبارک بود ورفته رفته موءمنین آگاه‌شد ه
شروع برفت وآمد نمود ند لذا جمالمبارک برا ی حفظ ایشـــا ن
خواهر میرزا آقاخان نوری‌را ملاقات وخواهش فرمود ند که‌ازطاهره
بد ون اینکه کسی متوجّه شود پذ یرائی ونگهد اری کند وچون‌میرزا
آقاخان نوری (اعتماد الدّ وله) آنموقع مورد غضب محمد شاه واقع‌و
بکاشان تبعید شد ه‌بود وحضرت بهاءالله نیز همه نوع کمکهـــا ی
مادّ ی ومعنوی بعائله او میفرمود ند بهمین مناسبت خواهراعتماد
الدّ وله از جان ودل د رمقابل خواهش جمالمبارک د رپذ یرائـــی
طاهره کوشابود . طاهره مد تی راد رطهران چه‌د ربیت مبـــارک
حضرت بهاءالله وچه د رخانه میرزا آقاخان نوری بسربرد وپس از
چند ی حضرت بهاءالله اراد ه فرمود ند بموجب حکم حضرت نقطهء
اولی (عَلَیْکُمْ بِاَرْضِ الْخاءِ) باتفاق طاهره وجمعی ازیاران عازم
خراسان شوند . ضمن راه به‌بد شت تشریف برد ند . شرح آن به
تفصیل د رشرح وقایع بد شت آمد ه‌است پس از واقعهٔ بَدَ شت۱۸ــ
نفر شرکت کنند گان د راین واقعهٔ تاریخی ازبَدَ شت حرکت وبسمت
مازند ران توجه نمود ند ود رضمن راه همگی کف زنان ازاشعـــار

طاهره خواند ه‌بسیار مشعوف ومسرور وراضی بود ند ازبد شت تـا
ابتد ای خاک مازند ران که جُزءِ محالّ "هزار جَریب" است طی‌چنـد
روز از این نقاط عبور فرمود ند . شاهرود ــ شاهکوه ــ میانه‌سر ــ
وزوار ــ نیالا) همینکه باوّل خاک مازند ران رسید ند شب راد رنیالا
چون تابستان بود د ر د امنه کوهی اُطراق واستراحت کرد نـــد
(اینواقعه د رماه شعبان ۱۲۶۴ قمری مطابق ۳ جولای و اوّل ــ
اگوست۱۸۴۸ میلاد ی بود) جمعی از اشرار واراذ ل‌هزارجریب
مخصوصا" اهالی قریه نیالا برآنها تاخته اموال وداراثی آنان‌را
برد ند وموءمنین راسنگسار واکثری رامجروح ساختند . جمعیّـت
موءمنین چون بد ون وسایل د فاع بود ند متفرق وهرکس بطرفـــی
فراری گرد ید . حضرت بهاءالله طاهره را بانوکر او (حسن ملقّب
بفَتَی اَلْقَزوینی) "وقائته" را د ر معیّت آشیخ ابوتراب اشتهارد ی
بطرف نور اعزام د اشتند . طاهره ابتد اء بشهربار فروش (بابُـلِ
فعلی) منزل ملّامحمّد حمزه" شریعتمد ار کبیر" ورود وچند روزتوقف
نمود . گویند روزی را د رمسجدِ حاجی" د رصَفِ نسوان پشت پرد ه
بنشست وضمن بیانات شریعتمد ار ببحث وایراد پرد اخت وشریعتمدار
د رهمان جا از ایشان تجلیل نمود ه وایراد وی‌را تحسین گفت و
این موضوع چون شهرت یافت سَعیدُ اَلْعُلَماءبارفروشی د رصـــد د
تجسّس برآمد . شریعتمد ار برای محافظت او ایشانرا چند روز ــ
بخانهء ساد اتِ قاضَویّه که‌از ملّاکین ومُتَنَفِّذ ینِ بارفروش بود فرستاد

وپس از توقف چند روز ازطریق آمُل بنور توجّه وازراه‌سعادت‌آباد بقریه دارکَلا وارد وروزی را در آنجا بماند آنگاه بقریهٔ "وازْ" که در وسط جنگل است (بین راه دارکَلا وتاکُر) رسیده ودر حدود ۱۵ روز مهمان عائلهٔ آقانصرالله گیلَرْدْ که‌یکی از مالکینِ "وازْ" بود گردید ومنتظر حضرت بهاءالله شد تاآنکه آنحضرت ازصفحات بارفروش وآمل به "واز" تشریف آورده باتفاق طاهره بتاکرتشریف بردند وآمیرزا ملاّمحمد حسن، اَخَویِ بزرگ مبارک ازایشان پذیرائی بعمل آورد وموٴمنین تاکر از بیانات طاهره استفاده‌هاکردند. جمالمبارک درتاکر از طاهره جدا شده بطهران مراجعت ولی طاهره بعلت تهمت قتلی که‌بایشان زده‌بودند سکونت درشهرها وقَصَبات برایشان غیرمقدور وازهرطرف جاسوسانِ دولت جویای اوبودند که‌دستگیرشان سازند بدین مناسبت نتوانستند بطهران بیایند بلکه اجبارا" بقریه "واز" که‌محلّ اَمن بود مراجعت ودر مَرْتَعِ "بجز" که مستوراز درختان جنگلی بزرگی است، دوراز آبادی ونفوس باکمک آقانصرالله گیلَرْدْ بحال اِختِفا بسر بردند وداواخر ربیع الثانی سال ۱۲۶۶هـ.ق که میرزا تقی‌خان امیرکبیرشهدای سَبْعه طهران را بقتل رساند، درصدد دستگیری‌طاهره برآمد وباو اطلاع دادند که طاهره درنور در جنگلی بحال اختفا بسر میبَرَد واو مأمورینی بنور اعزام و حضرتش را دستگیرکرده بطهران آورد ودرخانه "محمود خان کلانتر" محبوس داشت واینقسم که

معلوم شده طاهره از اواخر سال ۱۲۶۴ الی ۱۲۶۶هـ.ق قریب بیکسال ونیم درنور مخفی بوده‌اند.

طاهره درحدود دوسال وچند ماه درخانه کلانترمحبوس بوده چون روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ قمری چند نفر بابی درنیاوران بشاه تیراندا ختند وضمن اینواقعه عده‌ٴزیادی از موٴمنین رادستگیرو شهید نمودند طاهره را نیز در اوایل ذیقعده ۱۲۶۸ یعنی بعد ازچند روزکه از تیراندازی بشاه گذشت در "باغ ایلخانی" بشهادت رساندند که شرح حبس ایشان وطرز شهادت آن نابغهٔ دوران را نبیل مفصّلا" مرقوم داشته‌اند.

باری تولّد طاهره بسال ۱۲۳۳ وشهادتش سال ۱۲۶۸ و وقتی که شهید شد ۳۶ سال داشته‌است هر چند مدفن آن فخر رجال تاکنون معلوم نگشته ولی حضرت عبدالبهاء روحُ ماسِواهُ فِداه ضمن لوحی میفرمایند:

(... مَرقَدِ طاهره درچاهِ باغی است آن نیز انشاءالله ظاهر و آشکار خواهد شد ...).

متفرّقه

صفحهٔ ۹ جلد ۲ سفرنامه

خانمی در کشتی ازحضورمبارک پرسید :

آیا این نفوسِ غیرعاقل فانی میشوند ؟

فرمودند : " بقای آنهانسبت به نفوس مقدّسه مانندِ فَناست مِثلِ این چوب که وجود دارد ولی نسبت بعالَم انسانی حُکمی ندارد پس حیات وبقای اشخاص ناسوتی بِالنِّسبه ببقا وحیات ملکوتی حیات گفته نمیشود اگر این حیات جسمانی اهمّیّتی داشت حضرت مسیح قبول صلیب نمی‌نمود این حیاتِ پنج روزه همه غم وغصّه است هر روز غمِ آمالی یا داغِ عزیزی یاحادثهٔ عجیبی.این چه حیاتی است حیات، حیات ابدیّه است درفکر امری باش که پاینده است تا از مردن نترسی وخود راهمیشه زنده بینی قوّتِ قلب داشته باش انسان باید قلبش زنده باشد وروحش مُسْتَبْشِرواد راکش وسیع باشد والاّ مانند حیوان است بلکه ذلیل تراز آن.اگر شَرَف در زندگانی عُنْصُری باشد طُیور خیلی بهترازانسان زندگی می‌نمایند انسان چقدر باید زحمت بکشد وبجهت زندگانی قبول مشقّت نمایند اما مرغان کوه وصحرا بدون زحمت دربلندترین قلّه‌های کوهها یاشاخهای درختهامنزل دارند وجمیعِ صحراها مَنْظَرِ آنهااست وهمهٔ خَرْمَنها ودانه‌ها ثَروتِ آنها.هیچ انسان چنان آسایشی ندارد اگر راحتِ جسمانی باشد البتّه آنها زندگانیشان اعظم از زندگی انسان است ".

"درس عربی" ضمیمه برنامه شماره ۹

درس نهم :

۱ ــ تمرین قرائت این درس روی متن دو دعای شفا ویک مناجات سَرِمائده همچون گذشته بااستفاده ازنوار ومتن اِعراب شدهٔ ضمیمه درس است.

۲ ــ سه دعای شِفا وسرِمائِده‌را بامعانی آن به‌دفتر منتقل و ترجمه کنید ، سپس با تلاوتِ مکرّر، سه دعارابااِعرابِ صحیح حفظ کنید .

توجّه : در پایان این مرحله ازمعانی لغات وترجمه قسمتهای کوتاهی از اَدْعیهٔ خوانده‌شده ، امتحان بِعَمَل خواهد آمد .

دعای سر مائِدة :

* " تَرٰانٰا یٰا اِلٰهی مُجْتَمِعینَ عَلٰی هٰذِهِ ٱلْمٰائِدَةِ شٰاکِرینَ لِنِعْمَتِکَ نٰاظِرینَ اِلٰی مَلَکُوتِکَ رَبِّ اَنْزِلْ عَلَیْنٰا مٰائِدَةً مِنَ ٱلسَّمٰاءِ وَبَرَکَةً مِنْ لَدُنْکَ اِنَّکَ اَنْتَ ٱلْکَریمُ وَاِنَّکَ اَنْتَ ٱلرَّحْمٰنُ ٱلرَّحیمُ . "

دُعائیکه برای شِفای دیگری تِلاوت میشود :

*"بِسْمِ ٱللّٰهِ ٱلشّافِی ٱلْکافِی ٱلْمُبینِ "

سُبْحانَکَ ٱللّٰهُمَّ یا اِلٰهی وَمَحْبُوبی اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ ٱلَّذی بِهِ سَبَقَتْ رَحْمَتُکَ کُلَّ ٱلْاَشْیاءِ وَاَشْرَقَتْ شَمْسُ جَمالِ اسْمِکَ ٱلْمَکْنُونِ عَنْ اُفُقِ ٱلْبَداءِ وَبِهِ تَمَّتْ نِعْمَتُکَ عَلیٰ مَنْ فِی ٱلْاَرْضِ وَٱلسَّماءِ بِاَنْ تُنْزِلَ مِنْ سَحابِ رَحْمَتِکَ عَلیٰ هٰذا ٱلْمَریضِ مایُطَهِّرُهُ عَنْ کُلِّ داءٍ وَسُقْمٍ وَبَلاءٍ ثُمَّ اَغْمِسْهُ فی بَحْرِ شِفائِکَ یا مَنْ بِیَدِکَ مَلَکُوتُ ٱلْقَضاءِ وَجَبَرُوتُ ٱلْاِمْضاءِ اِنَّکَ اَنْتَ ٱلْفَعّالُ لِما تَشاءُ وَاِنَّکَ اَنْتَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحیمُ .

دعای شِفا که فرد بجهت رفع بیماری وطلب شفا برای خود تلاوت میکند :

* " اِلٰهی اِلٰهی اَسْأَلُکَ بِبَحْرِ شِفائِکَ وَاِشْراقاتِ اَنْوارِ نَیِّرِ فَضْلِکَ وَبِٱلِاسْمِ ٱلَّذی سَخَّرْتَ بِهِ عِبادَکَ وَبِنُفُوذِ کَلِمَتِکَ ٱلْعُلْیا وَ اَقْتِدارِ قَلَمِکَ ٱلْاَعْلیٰ وَبِرَحْمَتِکَ ٱلَّتی سَبَقَتْ مَنْ فِی ٱلْاَرْضِ وَٱلسَّماءِ بِاَنْ تُطَهِّرَنی بِماءِ ٱلْعَطاءِ مِنْ کُلِّ بَلاءٍ وَسُقْمٍ وَضَعْفٍ وَعَجْزٍ اَیْ رَبِّ تَرَی ٱلسّائِلَ قائِماً لَدیٰ بابِ جُودِکَ وَٱلْآمِلَ مُتَمَسِّکاً بِحَبْلِ کَرَمِکَ اَسْاَلُکَ اَنْ لاتُخَیِّبَهُ عَمّا اَرادَ مِنْ بَحْرِ فَضْلِکَ وَشَمْسِ عِنایَتِکَ اِنَّکَ اَنْتَ ٱلْمُقْتَدِرُ عَلیٰ ماتَشاءُ لااِلٰهَ اِلّا اَنْتَ ٱلْغَفُورُ ٱلْکَریمُ . "

معانیِ لغاتِ دعاهایِ شِفاودعای سرمائِده

نَیِّر : مُنیر، درخشان (خورشید) ، روشنائی‌دهنده ، بسیار درخشان

سَخَّرْتَ : تسخیر کردی

عُلْیا : بلند ، بالا ، بلندتر

سَبَقَت : پیشی‌گرفت، غلبه کرد ، شامل شد

تُطَهِّرَنی : مُطَهَّر کنی مرا ، پاکیزه کنی مرا

سُقم : مَرَض ، بیماری

سائِل : طالِب، اِستِدعاکننده ، پرسش کننده

لَدیٰ : نزدِ

مُتمسّک : مُتَوسِّل ، چنگ زننده

حَبْل : ریسمان ، جمع : حِبال

ماتَشاءُ : آنچه میخواهی

غَفُور : بسیار آمُرزنده ، بخشنده گناه

سُبْحانَکَ : پاک ومُنَزَّهی تو

اَللّٰهُمَّ : ای خدا

مَکْنُون : پوشیده ، مَستور

بَداءِ : ظهور، بروز

تَمَّتْ : تمام شد

اَنْ تُنْزِلَ : اینکه نازل کنی

مایُطَهِّرُهُ : آنچه پاک میکند اورا

دٰاء : درد ومرض

اِغْمِسْ : غوطه ورکن

یَد : دست

قضاء : حکم خدا که برگشت ندارد ، آنچه به اراده الهی واقع شود

جَبَروت : عالم قُدرت وعظمت الٰهی

اِمْضاء : تمام کردن وپایان دادن کاری یا اَمری

فَعّال : بسیار انجام دهنده

تَرانا : تَرَی : می بینی + نا : مارا

مُجْتَمِعینَ : جمع شدگان

مائِدَة : غذا

شاکِرینَ : شاکِران

ناظِرینَ : نظرکنندگان

لغات واصطلاحات شماره ۹

آمال : آرزوها (مفرد : اَمَل)

آلَتِ قَتّاله : ابزار کُشنده بسیار قاطع وکاری ، مُهلِک

اِقامه د لیل : دلیل آوردن

اِرتِقاء : بپایه بلند رسیدن ، بالا رفتن ، تَرَقّی کردن

اِتِّکاء : تکیه کردن ، تکیه دادن ، تکیه زدن

اَکاذیب : دروغها ، سخنهای دروغ

اِفْتِراء : تهمت زدن ، درحق کسی دروغ بزرگ گفتن ، بهتان

اِذْعان : اقرارکردن ، اقرارواعتراف

اِسْتِنْطاق : طلب نطق وگفتارکردن ، بازپرسی کردن ، کسی را به سخن گفتن واداشتن

اُطْراق : توقّف مسافر درجائی میان راه ، اقامت موقّت درمنزلی میان راه

اَراذِل : مردم فرومایه وپست ، فرومایگان

اِحْتِجاب : درپرده شدن ، پنهان شدن

اِلْقاء : مطلبی را بفکر وذهن کسی انداختن ، ابلاغ کردن ، وارد ساختن

رساندنِ سخن ، انداختن

اِسْتِفاضَة : فیض گرفتن وبهره مند شدن

اِسْتِیحاش : وحشت یافتن ، وحشت داشتن

اِخْتِفاء : پنهان ومخفی شدن

اِزْدِحام : انبوه شدن ، هجوم کردن ، بهم فشار آوردن جمعیت و هنگامه برپا کردن

اِحْضار : حاضرکردن ، بحضورخواستن ، فرا خواندن

اِدِّعاء : دعوی کردن ، مدّعی شدن ، دعوی داشتن

اِحْتِجاج : مجادله کردن ، ایراد گیری وانکارکردن ، حجّت ودلیل آوردن

اَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ : آیه قرآن سورهٔ الحاقّه آیه ۷ . ساقهٔ یا ریشه های نخلِ خشکِ به خاک افتاده

بَغْتَةً : ناگهان ، ناگهانی

بَیِّنات : دلائل وبراهین محکم ومتین (مفرد : بَیِّنه)

بَصرحَدید : چشم تیزبین

بُحبوحَه : میان ، وسط ، میانه‌ود اخل چیزی یا امری

تُهمَت : بُهتان ، افترا ، نسبت قبیح ود روغ

تَطْبیق : مطابق وبرابرنمودن ، عمومی ومنتشرشدن

تَألُّم : دردمند شدن ، آزرده شدن ، دردمندی واندوهناکی

تَقیَّه : پوشاندن عقیده ، پنهان کردن حقیقت برای حفظ جان خود ، خود راهم مذهب دیگران نشان دادن

تِلاوَت : خواندن (آیات الهی) ، قرائت کتاب وآیات وکلمات مقدّسه

تَجَسُّس : جستجو کردن ، دنبال چیزی گشتن

تَجْلیل : بزرگ داشتن ، احترام کردن ، بزرگ کردن

تَکْبیر : اَللّٰهُ اَکْبَر گفتن ، خدا را به عظمت وجلال یاد کردن ، دردیانت بهائی اَللّٰهُ اَبْهیٰ گفتن

تَحْقیر : حقیرشمردن ، کوچک کردن ، خوار داشتن

تَکْفیر : کافر دانستن ، نسبت کفر دادن

تَعْزیر : مجازات کردن ، ملامت کردن ، کمک کردن

چاکِر : فرمانبردار ، نوکر ، بنده

خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ : اِصطِلاح قرآنی سورهٔ المُنافِقون آیه ۴ = چوبهای خشک

خَوْف : ترس ، بیم ، ترسیدن

خال : دائی

خُلْق : خوی ، طبیعت ، عادت ، سرشت (جمع : اَخْلاق)

خُفْیَه : نهانی ، سرّی ، پنهان شده ، پنهان ماندن

دارُالْحُکُومَة : جای اقامت حاکم یا فرماندار ، اداره فرمانداری

دارَیْن : دوسرای ، دنیا وآخرت : کَوْنَیْن نیز بهمین معنی است

راهْسواری : خوب راه رفتن (راهْوار : اسبِ خوش راه)

رَماد : خاکستر ، خاک

سَطْوَت : چیرگی ، وَقار واُبَّهَت ، خشم وغضب

سَبْعَة : هفت

سَقیمَه : مُؤَنَّثِ سَقیم = ناد رست ، بیمار

سادات : بزرگان ، سَروَران ، باولاد پیغمبر اسلام وآنهاکه نسبتشان بآن حضرت میرسد سادات میگویند

سَلّاخ خانه محلّ کشتن وپوست کَندن حیوانات

سَبّ : به‌سختی دشنام دادن ، شَتْم

شَمیم : بوی خوش

صَدارَت : بالانشینی ، تَقَدُّم ، مَنْصِب نخست وزیر یا صَدْرِاَعْظَم

صَعبُ الْعِلاج : مرضی که بسختی معالجه شود ، دشوار درمان پذیر

صَواب : راست ودرست ، حق ، لایق ، سزاوار ، ضدِّ خطا

ضایع : مُهْمَل ، بیکاره ، بیفایده ، تَباه

طُلّاب : مفرد : طالب : جوینده ، خواهنده ، خواهان ، جویا ، راغِب ، مُحَصِّل

طَرْد : راندن ، دورکردن

عَلَیْکُمْ بِاَرْضِ الْخاءِ : برشما ست روی آوردن بسوی سرزمین خراسان

عِناد : مخالفت ومعارضه کردن ، منحرف شدن ازحق ، ستیزه‌کردن

عَجَّلَ اَللّٰهُ فَرَجَهُ : خدا آمدنش راسرعت بخشد

غِلْظَت : درشتی ، کینه‌و دشمنی ، درشت خوئی

غَریب: عجیب ونامأنوس، ناآشناودور ازفهم ، دوراز وطن وخانواده

غَضَب : خشم ، خشم گرفتن

فِطْرَت : سرشت ، طبیعت ، نهاد ، صفت طبیعی انسان

قَضاء: حُکْمُ اَللّٰه ، آنچه بِاِرادهٔ الٰهی واقع شود

کَوْربهائی : مدّتِ حَدّ اَقَلّ ۵۰۰ هزارسال ، شروع سنه ۱ بدیع مطابق با اظهارِ امر حضرت اَعلیٰ

گُماردن (گُماشتن) : کسی را مأمورکاری ساختن ، بکاری برقرارکردن ، فرستادن

لِگام : دهانهٔ اسب

لِقاء : دیدار ، ملاقات

لَعْن : نفرین کردن ، دُشنام دادن

لَجاج : پافشاری کردن در رأی ، سرسختی نمودن ، ستیزه‌کردن

مَرْعیّ : ملحوظ ، مورد رعایت واقع شده ، توجه گردیده

مُشارٌ اِلَیْه : کسیکه باو اشاره شده

مَتانَت : محکم بودن ، نیرومندی ، وَقاروسنگینی

مِهْتَر : (بزرگتر ، کلانتر ، رئیس) مِهْتَر : کسیکه‌در طویله خدمت وتیمارِ اسبها رامی‌کند

مُمانَعَت : بازداشتن ومنع کردن دیگری

مرد مِرَجّاله : رَجّالَه = پیادگان ـ در فارسی مرد مپست وفرومایه‌را هم می‌گویند

مَوْکِب: عدّه‌ای سوار یا پیاده که‌در اِلْتِزامِ رکابِ پادشاه باشند (جمع: مَواکِب)

مَقَرّ : محلِ استقرار ، جایگاه ، محلِ قرار واِقامَت

مَرْوِیّ : روایت کرده‌شده

مَدْعُوّ : دَعوت شده ، خوانده‌شده

مُشَرَّف : شَرَف یافته ، مُعظَّم گردیده ، سرافرازگردیده

مَحْضَر : جای حُضور ، دَرگاه (جمع : مَحاضِر)

مُجْتَهِد بین : مفرد : مُجْتَهِد : کوشش کننده ، عالِمی که‌در علمِ فِقه به‌درجهٔ اِجتِهاد رسیده ومسائلِ شَرْعیّه‌را ازقرآن استنباط کند

مُواجَهه : رویاروی شدن ، روبروشدن باکسی

مُخْلِص : پاک وخالص ، بی ریاوآلایش

مُتَأَثِّر : تحتِ اَثَر ، تحتِ تأثیر قرار گرفته ، مَحزون واندوهگین

مَرْعُوب : ترسیده ، ترسانیده‌شده ، بیمناک

مُفْتَریات : سخنانِ بی‌اَصل ودروغ (مفرد : مُفْتَری)

مُنافِق : دورو ، کسیکه‌بظاهر اِدّعایِ ایمان یادوستی‌کند وبباطن نباشد

مِنْوال : روش ، نحوهٔ رفتار

مَمْلُوّ : پُرکرده‌شده ، پُر وسرشار

مُشَوَّش : درهم وشوریده ، پریشان وآشفته ، نامُرَتَّب ومَغْشُوش

مَلْحُوظ : ملاحظه‌شده ، مورد توجُّه ، دیده‌شده ، مورد مُراقبت

مُبْتَدی : آغازکننده ، کسیکه تازه‌بِکارمشغول شده‌است

مَشْرَب : ذوق ومیل ،عقیده ،مذهَب، روش(جمع : مَشارِب)

مَزید : زیاد وافزون شدن ، زیاد وافزون کردن

مَقْهور : شکست خورده ، مَغْلوب

مَغْلوب : شکست خورده ، به‌اوغَلَبه‌گردیده

مُلاطَفَت : نسبت به‌کسی لُطف ومهربانی کردن

مَذْمومَة : نِکوهیده : زشت وبد ، مَذَمَّت کرده شده

مَشْعَر : قُوّهٔ اِدْراک (جمع مَشاعِر)

مَوْلَی‌ٱلْوَریٰ : مولای مردمان (لقب حضرت عبد البهاء)

مُنْقَلِب : برگشته ، سرنگون ، حال‌بِحال شده

مَعاً : باهم ، هردو باهم ، همه‌باهم

مٰایَحْتٰاجُ : آنچه که‌مورد احتیاج است

مُلازِم : کسیکه همیشه باکسی دیگر باشد ، همراه

مُرْتَسَم : نقش گردیده‌ورسم شده

مُشْتَهَر : شهرت یافته ، مشهور ومعروف

مَحْشَر : جای گِرد آمدن مردم ، روزرَسْتاخیز

مَظانّ اِتِّهام : درمعرضِ تُهمت قرارگرفتن وبد نام شدن

مُبَدَّل : تغییر داده‌شده ، تبدیل یافته

مُخَدَّره : زنِ درپرده وحِجاب (کنایه‌از باعِفَّت وعصمت بودنِ زن)

مَشْعوف : شیفته ودِلباخته ، شاد وخوشحال ومسرور

مُتَفَرِّق : پراکنده ، جداشونده‌ازیکدیگر ، پخش

مَعِیَّت : بِهمراهی ، باهم‌بودن ، مُصاحَبَت

مَرْتَع : چَراگاه

مَسْتُور : پوشیده ، پنهان ، مخفی

مَدْفَن : محل دفن

مَنْظَر : نَظرگاه ، محل‌مورد توجّه‌ونظر (جمع : مَناظِر)

مائِدَة : غذا وطَعام ، ذوقِ روحانی ومعنوی (جمع: مَوائِد ، مائِدات)

نائِل : رسنده ، واصِل ، کسیکه بمطلوب ومقصود خود برسد

نَقاهَت : دورهٔ ضَعفِ بعد از بیماری

نِسوان : زنان

وَلَوْ : واگر ، واگرچه

هَدَر : ضایع ، بیهوده

هَنْگامه : مَعْرِکَه ، جمعیت مردم ، فریاد وغوغا وهیاهو

یَغْماء : چَپاوُل ، غارَت

اَعلام جزوهٔ ۹

اُرومیّه (اُورمیَه =آبِ مقدّس) ــ شهری است درساحل‌دریاچهٔ ارومیه و مرکز استان آذربایجان غربی ــ حضرت رب اعلی دراین شهر توسّط مَلِک قاسِم میرزا پذیرائی شدند . از همان زمان عدّه‌ای ایمان آوردند (اَسرارُ الآثار خصوصی ــ جلد ۱)

حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی ــ ایشان از موٴمنین "عصر رَسولی" بودند که مدت ۵۰ سال خدمت امرالله نمودند ومورد مصائب

شد یده از جمله اِسارَت د رمصر وحبس د ر سود ان بمدت ۱۳ سال واقع شد ند . کتاب مشهور "بَهْجَةُ الصُّدُورِ" واِستد لا لیهٔ "دَلائِلُ الْعِرفان" بقَلَمِ شیوای آن جناب است د ر ۱۳۳۹ هـ. ق د رحیفا صعود کرد ند

تبریز ــ به معنای "تَبْ پنهان کُن" است. احتمالا" این تسمیهٔ پنهان کنندهٔ تَفّ وگرما با جُنبشهای آتشفشانی کوه سَهَنْد مربوط میباشد . شهریست مرکز آذربایجان شرقی که مُکَرَّرا" پایتخت پادشاهان بوده واَبْنیه وآثار معروفی داشته که‌به‌سبب هُجوم خارجیان وزلزله غالباً خراب شده د ر د وران قاجار محلّ حُکمرانیِ ولیعهد قبل از جُلوس برتختِ سلطنت بوده‌است. (فرهنگ فارسی)

محل شهادت حضرت رب اعلی وجناب اَنیس میباشد .

حاجی مُلّامحمود نِظامُ العُلماء ــ مُعَلِّمِ ناصرالد ین شاه ویکی از حاضرین د رمجلس ولیعهد بود که ریاست جلسه را نیزبعهده ــ داشت (حضرت نقطه‌اولیٰ . ص ۲۹۹)

شیخیّه ــ مقصود پیروان شیخ احمد احسائی هستند که‌بد لالت ایشان وسید کاظم رشتی به‌قرب ظهور موعود پی برده وپس ازارتفاع ند ای حضرت رب اعلی اغلب آنان به‌خلعت ایمان مُخَلَّع گشتند .

(رحیق مختوم جلد ۲ ص ۲۹)

پیروان این فرقه د ر استنباط مسائل فقهی رویهٔ اَخباریّون را داشتند، مخالف با اجتهاد ازطریق اِعمال اصول فقه‌اند . گروهی که‌به‌حضرت اعلی ایمان نیاورد ند ، پیرو حاج محمد کریمخان کرمانی

گرد ید ند که‌امروزه همین گروه به "شیخیه" معروفند که‌د رنواحی جنوب، کرمان وکشورعراق سکونت د ارند .

مَلِک قاسم میرزا ــ حاکم ارومیه که میزبان حضرت رب اعلی‌هنگام عبور از آن شهر بود ند . ایشان نخست به‌مقام آنحضرت ایمان نداشتند ولی پس از آنکه اسب بسیار وحشی ایشان‌را حضرت ــ اعلی براحتی سوار شد ند نسبت به‌حضرتشان خاضع و خاشع ــ گرد ید ند ونهایت تعظیم واحترام را روا د اشتند .

ملّامحمد ممقانی ــ ازاکابر علمای شیخی مَسلک که‌د ر مجلس ولیعهد حضور د اشت. وی از جملهٔ کسانی است که فتوای‌قتل حضرت اعلی را امضاء نمود .

میرزا علی اصغر شیخ الاسلام ــ وی یکی از حاضران د ر مجلس ولیعهد بود که به‌شرارت وهَتّاکی معروف واز علم وشرافت بهره‌ای نداشت. حضرت ولی امرالله میفرمایند :". . . میرزا علی اصغر شیخ الاسلام تبریز، آن نَفْس ظالم خَبیث که پس از امتناع مأمورین حکومت از تعزیر حضرت باب،شخصاً به‌این امر مُنْکَر قیام نمود وبدست خویش یازده ضربه بر پای مبارک وارد آورد، د رهمان سال به‌مرض فلج مبتلا شد وپس از صد مات وبلایای‌لاتُحْصیٰ د رنهایت ذلّت وفلاکت د رگذشت ولقب وعنوان شیخ الاسلامی نیز پس از چندی بِالْمَرّه د ر تبریز مُلغیٰ گرد ید ونام‌ونشانی از وی باقی نماند ."

(قرن بد یع جلد ۱ ص ۳۶۹)

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۳۱ بدیع